



گپ و گفت

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۲۸ ■ ۲۴ آذر ۱۴۰۱

نوجوان
باز



عطیه ضرابی

گفت‌وگویی صمیمانه با فاطمه افشاریان؛ شاعری که با ادبیات زندگی می‌کند

در پناه مادر



(س) را چگونه برای خودتان توصیف می‌کنید؟

یک کلام: مادر. حضرت زهرا برای من مادر است و مگر می‌شود یک مادر حواسش به فرزندش نباشد؟

همان قدری که در هیئات به فاطمه پرداخته می‌شود، در ادبیات هم مهم است؟

این روزها ما شاهد شعرخوانی در هیئات هستیم و به نظر من به روضه خوانی خوب کمتر پرداخته شده و حائز اهمیت بیشتر است. در عرصه ادبیات هم باید شعر شاعری را خواند که اهل مطالعه است و فهم مخاطب برایشان مهم است. شعرایی که اهل مطالعه‌اند شعرهای خوبی درباره این ایام گفته‌اند.

چه چیزهایی در نوشتن اشعار مذهبی و آیینی مهم است و باید رعایت شود؟

مطالعه، مطالعه و مطالعه. اگر ما در این حوزه کار می‌کنیم باید خودمان را موظف به خواندن و تحقیق بدانیم چون ما به نوعی داریم به مخاطب مان مطالبی ارائه می‌کنیم که ممکن است برای شان تفکر بسازد. شاعر آیینی باید بخواند و در مجالس مذهبی شرکت کند، قدرت تحلیل داشته باشد تا بتواند شنیده‌هایش را به شعر تبدیل کند. مطالعه مرز بین خوب و بد بودن در عرصه آیینی است.

صحبتی با شاعرهای نوجوان داشته باشید.

ممنونم که خواندید. نوجوان‌ها خیلی آدم‌های مهمی هستند، شما قطعاً با تلاش تان می‌توانید آینده خودتان را تغییر بدهید همان‌طور که من هم از همین نوجوانی شروع کردم. مطالعه یادتان نرود. کتاب خواندن خیلی مهم است. در معرض اخبار شعر و ادبیات هم قرار بگیرید تا از این دنیا بی‌خبر نمانید.

وقتی از فاطمه افشاریان

می‌خواهم که شعری فاطمی

برایمان بخواند؛ به همین یک

بیتش بسنده می‌کند.

اگر دعبل ز فرزندت

عبایش را طلب کرده

مرا یک بوسه روی

غبار چادرت کافی

است.

هستند، برادرم و مادرم. آنها هم بابی‌رحمی تمام نقد محتوایی و کلامی انجام می‌دهند و بعد برای دوستان شاعرم و استادانم می‌فرستم.

بین نویسندگی و شاعری، کدام را انتخاب می‌کنید؟

قطعاً شاعری! هرچند این روزها در عرصه مختلف مثل مجریگری فعالم و در آن حوزه‌ها شناخته شده‌ام اما هنوز هم وقتی کسی از من می‌پرسد چه کاره‌ام؟ من شاعری را برای معرفی خودم ترجیح می‌دهم. البته حال و هوای نویسندگی و سردبیری برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی هم خیلی برایم لذتبخش است. فاطمه افشاریان اگر بخواهد برای مدتی دور به جایی برود و سه چیز با خودش ببرد، انتخابش اینهاست: دفتر شعرش، قلم و یک عکس خانوادگی برای جبران دلتنگی‌هایش.

اگر قرار بود کاتب یکی از رویدادهای تاریخی باشید، کدام را انتخاب می‌کردید؟

خیلی سؤال سختی است؛ اما کربلا! اگر این مسئولیت سخت به من واگذار می‌شد؛ سعی می‌کردم این سند مظلومیت ائمه‌مان را از نگاه همه حاضران آن واقعه بنویسم. از نگاه همه آدم‌های آنجا، اتفاق را ثبت می‌کردم و حس آن بزرگواران را می‌نوشتیم و جامع‌تر می‌نوشتیم و سعی می‌کردم جلوی تحریف‌ها را بگیرم.

آیا تا حالا برایتان پیش آمده که نتوانید از رویدادی بنویسید؟

بله، خیلی. در راس آنها و بیشتر، نوشتن از حضرت علی‌اصغر(ع) است. هنوز نمی‌توانم باور کنم آدمی به نام حرم‌له آن قدر قسی‌القلب باشد که کودکی شش ماهه را هدف قرار بدهد. این جنایت خیلی بزرگ است و برای نوشتن از آن همیشه سخت قلم زده‌ام. یکی دیگر هم نوشتن از مظلومیت حضرت علی(ع) است و حتی اگر بهترین شاعر هم باشی، آن‌قدر این مظلومیت بزرگ است که نمی‌شود حق مطلب را به تصویر کشید.

اگر می‌توانستید یک لحظه تلخ را از اتفاقات تاریخی اسلام حذف کنید، آن چه بود؟

این‌که امام حسین(ع) از مکه به کوفه می‌رفتند و مردم آنجا به حرف‌شان عمل می‌کردند و پیمان‌شکنی نمی‌کردند و امام را با آغوش باز می‌پذیرفتند؛ حضرت مسلم‌بن عقیل هم صحیح و سلامت در کنار امام، حکومت اسلامی تشکیل می‌داد و همین‌طور تا دیگر امام‌های مان پیش می‌رفت و کسی به ائمه ما آسیب نمی‌رساند. از دیگر اتفاقاتی که دوست دارم حذف‌شان کنم؛ پاک کردن حرم‌له از صحرای کربلاست و دیدن رشید شدن حضرت علی‌اصغر(ع).

چگونه می‌توانیم از دیدگاه یک نوجوان به ایام

فاطمه نگاه کنیم؟

همذات‌پنداری یکی از آنهاست؛ اما نمی‌شود به طور کامل این اتفاقات را درک کرد. اما این‌که خودمان را جای افرادی که این دردها را کشیده‌اند بگذاریم؛ می‌توانیم کمی تقسیمی حس آنها را درک کنیم. مثلاً من خودم را جای

حضرت رقیه(س) که می‌گذارم؛

خیلی حس عجیبی دارم. حالا

ما هم با همذات‌پنداری

ایام فاطمیه، می‌توانیم

بهتر درک کنیم. شعر

و داستان هم خیلی

کمک‌کننده است.

حضرت زهرا

اگر در ایران زندگی می‌کنید و زیاد اهل هنر و ادب نیستید و زنگ‌های هنر را، اگر تشکیل می‌شد، می‌پچاندید؛ مطمئن باشید که نمی‌توانید از دست شعر و مشتقاتش در بروید! شعر آن قدر با گوشت و پوست و استخوان فرهنگ ما عجین شده که خون به خون، به هریرانی‌ای رسیده اما فقط دوزش متفاوت است. برای همین خیلی از ما به صورت بالقوه شاعریم و بعضی‌های مان فقط شعر دوست داریم و تعداد اندکی از ما نسبت به این هنر بی‌تفاوت‌اند. به بهانه فرارسیدن سالروز شهادت حضرت فاطمه زهرا(س) به گفت‌وگو با شاعری آیینی نشسته‌ایم. فاطمه افشاریان که حسابی برای ما حرف دارد.

کمی از خودتان برایمان بگویید.

متولد دهه ۷۰ هستم و این روزها شغل اصلی‌ام معلمی است. از همان اول، تحصیلات دانشگاهی‌ام را با ادبیات جلو بردم و به مقطع کارشناسی رسیدم و حالا هم دارم برای آزمون دکترای این رشته خودم را آماده می‌کنم. این روزها مجری شبکه دو در برنامه صبحانه ایرانی و مردم‌نگار هستم و هر از گاهی هم در رسانه و رادیو و تلویزیون، سردبیری برنامه‌های تلویزیونی را انجام می‌دهم. البته این روزها کمتر به رادیو سر می‌زنم.

پای شعر و شاعری چطور به دنیای شما باز شد؟ از سال دوم راهنمایی، به واسطه معلم ادبیاتم، برخلاف سال تحصیلی قبلی به ادبیات علاقه‌مند شدم و کم‌کم شروع به نوشتن کردم. من از همان روزها هم جلوی دوربین بودم؛ اجرای یک آیتم از برنامه مشاعره دکتر اسماعیل آذرا در شبکه آموزش به من سپردند. دکتر آذر شعرهای مرا دیدند و گفتند قریحه‌اش را دارم و به من توصیه کردند ادبیات فارسی بخوانم و من هم زگهواره تا گور ادبیات فارسی را ادامه دادم و خواهم داد ان شاء... البته من ادبیات فارسی را هم تدریس می‌کردم و در کنارش شعر، دلیل مهمی برای ادبیات خواندنم بود. علاوه بر همه اینها، خانواده‌ام خیلی ادبیاتی بودند و ادبیات خواندن به من در نوشتن برنامه‌های تلویزیونی هم خیلی کمک می‌کرد.

روزهای نوجوانی‌تان چطور گذشت؟

یا جلوی دوربین بودم یا میان کتاب‌ها. نوجوانی‌ام برای من خیلی هیجان‌انگیز بود البته فقط برای خودم! خیلی از شیطنت‌های نوجوانی را از دست دادم چون بیشتر اوقات سر کار بودم؛ اما همه این فضا را دوست داشتم و به جان می‌خریدم چون علاقه‌ام بود. خیلی از اوقات در رادیو زمانم می‌گذشت و فضایش را دوست داشتم. کتاب خواندن را هم رها نمی‌کردم و با آنها روزهایم را سپری می‌کردم. خیلی هم پیش استادان می‌رفتم و از تجربیات‌شان می‌پرسیدم. نمی‌دانم نوجوانی‌ام را از دست دادم یا نه، اما از شرایط امروزم راضی‌ام؛ البته دوست دارم موقعیتی پیش بیاید که بتوانم خدمت بیشتری به ادبیات کشورم داشته باشم.

روحیه شاعرانه‌تان را از چه کسی وام گرفته‌اید؟

این روحیه شاعرانه ارث پدری من است؛ حالا شهید شده‌اند و الان در کنار ما نیستند اما خیلی روحیاتم شبیه پدرم است. او خیلی اهل شعر و شاعری بود و دوست داشت من هم در این مسیر قرار بگیرم و آن لطافت شاعرانه را داشته باشم. هرچند مادرم هم در عرصه نوشتن و تحقیق و پژوهش فعالیت می‌کند، من حس می‌کنم شاعر بودنم حاصل ارثیه پدرم و زحمات مادرم است. اولین کسانی که شعرم را می‌خوانند، خانواده‌ام

